

## حجّ البیت در چشم و دل صوفیه

دکتر میثم احمدی<sup>۱</sup>

دکتر یوسف کرمی چمه<sup>۲</sup>

### چکیده

تأویل و تفسیر اصول و آداب شریعت، از رسوم نهانگرایان و صوفیان به شمار می‌آید. این رسم و سنت در برخی از موارد، زمینه تکفیر و تبعید و زجر و قتل این جماعت را به دست قشری‌نگران معنی‌سوز و متشرعان ظاهرپرست فراهم آورده، تا جایی که بنا بر بعضی از اقوال، کشته شدن منصور حلاج بیشتر به دلیل تغییر و تبدیل یکی از این اصول و ارکان عبادی، یعنی حجّ بیتا... بوده است. اهل تصوف در باب این سفر عبادی نظرات گوناگون، ساختارشکنانه و خلاف عادت‌های دارند. کوشیده‌ایم تا در این مختصر برخی از آن عقاید و اندیشه‌ها را در این زمینه بررسی نماییم.

**واژگان کلیدی:** حجّ البیت، صوفیه، سفر.

---

۱- استادیار دانشگاه علوم انتظامی امین تهران (نویسنده مسؤول)

meysam.ahmadi.edu@gmail.com

ykaramicheme@yahoo.com

تاریخ پذیرش

۹۶/۶/۱۳

۲- استادیار دانشگاه علوم انتظامی امین تهران

تاریخ دریافت

۹۵/۲/۱۰

### مقدمه

پربسامدترین سفر در میان انواع گوناگون سفرهای صوفیان، سفر حج است و از آن جایی که قرآن و حدیث بر وجوب آن تأکید کرده‌اند، اکثر صوفیه - حتی آنانی که به ظاهر با آن مخالفت می‌کردند - تا امکانی دست داده، به عزم این سفر بار بر بسته‌اند و راهی بیابان شده‌اند. صوفیان و عارفان نامبرداری همچون ابوسعید ابوالخیر و انصاری هر وی که با حج ظاهر مخالفت می‌کرده‌اند، برای رفتن به کعبه و زیارتش، راهی این سفر پرمشقت شده، ولی هر کدام به دلیل مشکلاتی که در میان راه برایشان پیش آمده از سفر منصرف شده‌اند. در تاریخ تصوف کمتر صوفی و سالکی را می‌بینیم که به حج نرفته باشد. نقل شده که بسیاری از آنان حتی چهل بار یا هفتاد بار به این سفر مشرف شده‌اند. از ابوالقاسم نصرآبادی نقل می‌کنند که چهل بار حج بر توکل به‌جا آورده بود. جعفر خلدی شصت بار به حج رفته بود و علی بن موفق بغدادی هفتاد و چهار حج گزارده بود؛ شیخ انصاری درباره او می‌گوید: «از قدیمان مشایخ عراق است. مسافر بوده. وی را هفتاد و چهار حج آرند» (طبقات الصوفیه، ۱۳۶۲: ۲۹۰). درباره ابراهیم خواص گفته‌اند که پنجاه بار به سفر حج رفته است.

به طور کلی صوفیه این سفر را ارج نهاده‌اند و بارها توفیق زیارت کعبه را یافته‌اند. صوفیان اگر تن به سفر می‌داده‌اند، همواره حج را مقدم می‌داشته‌اند. در آثار صوفیان و کتاب‌های تذکره عرفا حکایات بسیاری از سفر حج آداب و کیفیت و چگونگی آن نقل شده است که خود می‌تواند عنوان رساله‌ای جداگانه قرار بگیرد. در این مقاله به اختصار به اقوال و آرای تعدادی از صوفیان درباره انواع سفر حج می‌پردازیم و نیز آرا و عقاید آنانی را که به این سفر علاقه‌ای نشان نمی‌دادند، مورد تحلیل قرار می‌دهیم.

«ولله علی الناس حجّ البيت من استطاع الیه سبیلاً» [آل عمران/ ۹۷]

«وإذن فی الناس بالحجّ یأتوک رجالاً و علی کل ضامرٍ» [حج/ ۲۷]

این دو آیه در اکثر متون صوفیان برای قول به وجوب این آیین آمده است. علاوه بر این، احادیث بسیاری در آداب و فضیلت حج در این گونه کتاب‌ها نقل شده؛ چنان که از پیامبر (ص) نقل می‌کنند که فرمودند: «حجّه‌المبرور خیرٌ من الدنیا و ما فیها و لیس لها جزاً الا الجنه» (احیاء علوم‌الدین، ۱۳۷۵: ج ۱ - ۵۳۰). درجایی دیگر فرمودند: «هر که بمرد و حج نکرد گو: خواه جهود میر و خواه ترسا» (کیمیای سعادت، ۱۳۸۰: ج ۱-۲۱۸).

احادیث و آیات درباره فضیلت سفر حج بسیار است و ما در این جا به همین اندازه بسنده می‌کنیم. اما سفر حج در نزد صوفیان به مانند بیشتر اعمال دیگر دارای دو روی است و آن را ظاهر و باطنی می‌نهند. در تعریف ظاهر آن آمده که: «از فرایض اعیان یکی حج است بر بنده اندر حال صحت عقل و بلوغ اسلام و حصول استطاعت و آن حرم بود به میقات و وقوف اندر عرفات و طواف زیارت به اجماع و به اختلاف سعی میان مروه و صفا» (کشف‌المحجوب، ۱۳۸۳: ۴۷۹).

علاءالدوله سمنانی نیز در تعریف آن می‌گوید: «ای عزیز بدان که هر شخص مسلمانی عاقلی بالغی را که استطاعت حاصل شود یک نوبت در همه عمر حج بر وی واجب می‌شود» (مصنفات فارسی، ۱۳۸۳: ۶۱).

اما باطن حج نیز دارای معنا و عمق بسیار است، عرفا برای هر کدام از مناسک و اعمال ظاهری آن، معنایی باطنی نیز در نظر می‌گیرند و حج را بدون در نظر گرفتن این معانی باطنی و نهفته، ناتمام و نامقبول می‌شمارند و باطن حج و نیات نفسانیه‌اش را بسیار مهم‌تر از ظاهر اعمال آن می‌دانند «این سفر بر وجهی بر مثال سفر آخرت نهاده‌اند که در این سفر مقصد خانه است و از آن سفر خداوند خانه» (کیمیای سعادت، ۱۳۸۰: ج ۱-۲۴۸).

سفر کعبه نمودار ره آخرت است  
گرچه رمز رهش از صورت دنیا شنوند  
(دیوان خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۱۰۲)

شیخ‌الاسلام انصاری دو بار به عزم حج‌البیت بار سفر را از هرات برست ولی هر بار به دلیل مشکلاتی که بر سر راهش آمد، از سفر منصرف شد و به زادگاه خود بازگشت. در رسائل فارسی او آمده است که «در ظاهر کعبه‌ای بنا کرد که آب و گل است. در باطن نیز کعبه‌ای کرد که جان و دل است. آن کعبه احجار است، این کعبه اسرار است، چنان که مصطفی - صلی الله علیه و سلم - آن کعبه را از بتان پاک کرد تو نیز سر این کعبه را از اصنام هوی و هوس پاک کن» (رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۷۲: ج ۲-۴۷۷).

عین‌القضات همدانی در کتاب تمهیدات که زبده و چکیده عقایدش در آن درج شده، درباره انواع حج چنین می‌گوید: «ای عزیز بدان که راه خدا نه از جهت راست است و نه از جهت چپ، راه خدا در دل است و یک قدم است "دع نفسک و تعال" مگر از مصطفی - علیه‌السلام - نشنیده‌ای که او را پرسیدند که این الله، خدا کجاست. فقال: علیه‌السلام: "فی

قلوب عباده المومنین" گفت: دل بندگان خود، قلب المومن بیت الله، این باشد. دل طلب کن که حج، حجّ دل است» (تمهیدات، ۱۳۷۷: ۹۴) «هر که به کعبه گل رود خود را بیند و هر که به کعبه دل رود خدا را بیند» (همان مرجع: ۹۵).

در نامه‌های عین القضاة نیز این مطلب به نحوی دیگر مطرح شده؛ او در یکی از مکتوبات چنین گفته است: «در خانه از بهر خداوند خانه باید رفت. هرگز به سرای سلطان روی، چون سلطان آن جا نبود؟ زیارت نه خانه را باید کرد! همه جهان گل و سنگ است به خانه از بهر خدای باید شد» (نامه‌های عین القضاة، ۱۳۷۷: ج ۲-۱۶۳).

در کشف الاسرار ابوالفضل میبیدی درباره حج چنین آمده که: «حج دو نوع است: یکی از خانه خود به بیت الحرام شود و یکی از نهاد خود برخیزد و به درگاه ذوالجلال رود آن یکی تا عرفات است و این یکی تا به معرفت معروف. آن جا به قدم روند و این جا به هم روند. آن جا طواف کعبه صورت است و این جا طواف کعبه دل» (کشف الاسرار، ۱۳۷۶: ج ۱۰-۶۲۸).

در راه خدا دو کعبه آمد منزل یک کعبه صورت است و یک کعبه دل تا بتوانی زیارت دل‌ها کن بهتر ز هزار کعبه باشد یک دل (همان)

«حج اشارت می‌کند به مراجعت با حضرت عزت و بشارت می‌دهد به وصول به حضرت خداوندی "و اذن فی الناس بالحجّ یأتوک رجالاً" یعنی ای قرار گرفته در شهر انسانیت و مقیم سرای طبیعت حیوانی گشته و از کعبه وصال ما بی‌خبر مانده، چند در این منزل بهیمی مقام کنی و پای بسته صفات ذمیمه شیطنت و سبعی باشی... برخیز و مردانه این همه بند و پابند بر هم گسل و زن و فرزند و خان و مان را وداع کن... و چون رسیدی طواف کن یعنی بعد از این گرد ما گرد و گرد خویش هیچ مگرد و با حجراً الأسود که دل تو است و آن یمین الله است، عهد ما تازه کن» (مرصاد العباد، ۱۳۷۹: ۱۷۱ و ۱۷۰).

حج کعبه و بیت الله و تفاوت آن با حج ربّ البیت و حج باطن که از خواص مردان و اولیای الهی است در آثار عرفانی انعکاس گسترده‌ای یافته است. مولانا نیز در مثنوی می‌فرماید:

حج زیارت کردن خانه بُود  
حج ربّ البیت مردانه بود  
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵)

مولانا زیارت خانه را حجّ ظاهری، و زیارت حق تعالی را حجّ آزادگان و پنهان‌شدگان در قباب غیرت الهی می‌داند؛ در جایی دیگر نیز می‌گوید:

ابلهان تعظیم مسجد می‌کنند      در خرابی اهل دل جد می‌کنند  
آن مجاز است این حقیقت ای خران      نیست مسجد جز درون سروران  
مسجدی کآن اندرون اولیاست      سجده‌گاه جمله است آن جا خداست  
(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲-۳۱۱۱)

به همین دلیل است که برخی از عرفا مانند بایزید، ابوسعید ابوالخیر، ابوالحسن خرقانی- ذکر آن‌ها خواهد رفت- با حج کردن برخی مریدان خود مخالفت می‌کردند و خود نیز علاقه‌ای به این سفر نشان نمی‌دادند؛ چراکه برای این سفر، ظهری و بطنی می‌دیدند و به شیوه نهانگرایان بیشتر همت خود را صرف آبادانی نیمه پنهان و بطن مخبوء می‌کردند و به ظاهر توجهی نشان نمی‌دادند. اینان معشوق خویش را همه جا ناظر بر خود می‌یافتند که «و هو معکم اینما کنتم» و هر لحظه حق را در تجلی تازه‌ای مشاهده می‌کردند و از این رو اهمیت چندانی به حجّ خانه سنگی نشان نمی‌دادند.

«اما حجّ حقیقی آن است که نیت طواف کعبه دل قدم از خانه دنیا بیرون نهد و خانگیان نفس و هوی را وداع کند» (مصنفات فارسی علاالدوله سمنانی، ۱۳۸۳: ۷۶).

در احوال رابعه نیز می‌خوانیم که هنگامی که راه بادیه را پیاده به سوی مکه طی می‌کرد، در مناجات خویش چنین می‌گفت: «الهی دلم بگرفت کجا می‌روم؟ من کلوخی! آن خانه سنگی! مرا تو می‌باید! مرا ربّ البیت می‌باید کعبه را چه کنم؟ مرا استطاعت کعبه نیست، به جمال کعبه چه شادی؟» (تذکرة الاولیا، ۱۳۸۴: ۶۳).

خصوصاً که در این زمان حاجیانی را می‌دیدند که تمام رنج و مشقّات سفر را بر خود آسان و هموار می‌کردند ولیکن قدمی در راه شکستن بت‌های نفس خود بر نمی‌داشتند و باطن را ویران و آلوده و ظاهر را آباد و پاکیزه می‌خواستند. جمال‌الدین اصفهانی می‌گوید:  
پای در کعبه نهاده، بت چه داری در بغل؟      روی زی محراب کرده سگ چه گیری در کنار؟  
(جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۶۲: ۱۶۳)

سعدی نیز با نکته‌سنجی خاص خود تصویری از این‌گونه حاجیان به دست می‌دهد و با طنز خاص خود، این‌گونه حاجیان را نقد می‌کند که «پیاده‌عاج چون عرصه شطرنج به سر می‌برد، فرزین می‌شود یعنی به از آن می‌شود و پیادگان حاج بادیه به سر بردند و بتر شدند. از من بگوی حاجی مردم‌گرای را کاو پوستین خلق به آزار می‌درد حاجی تو نیستی شتراست از برای آنک بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد» (گلستان سعدی، ۱۳۸۱: ۱۵۹)

سفر کعبه درازست و مجاور با روست روی در قبله معنی به بیابان نرود

(غزلیات سعدی، غزل ۲۶۵)

این بحث در کلیات شمس نیز در غزلی بسیار مشهور چنین انعکاس یافته است:

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید معشوق همین جاست بیایید بیایید  
معشوق تو همسایه و دیوار به دیوار در بادیه سرگشته شما در چه هوایید  
گر صورت بی صورت معشوق ببینید هم خانه و هم خواجه و هم کعبه شما  
ده بار از آن راه بدان خانه برفتید یک بار از این خانه براین بام برآید  
(کلیات شمس، غزل ۶۴۸)

عوام و زاهدان قشری‌نگر و ظاهراندیش، از حج خود تنها زیارت خانه‌ای را نصیب داشتند ولی عرفای راستین، به حقیقت معنای این سفر روحانی پی‌برده بودند و خانه خدا را هر لحظه در دل (که در دیدگاه عرفا به کعبه تأویل شده است) و در جلوه‌ای نو می‌نگریستند. حافظ نیز در حق این ظاهرگرایان مرئی چنین می‌گوید:

جلوه بر من مفروش ای ملک‌الحاج که تو خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینیم

(غزلیات حافظ، غزل ۳۵۷)

«بدان که حجی است در شریعت و حجی است در طریقت و حجی است در حقیقت. آن‌جا سفر در ظاهر است و این‌جا سفر در باطن است در حج شریعت ترک شهر خود می‌باید کرد و در حج طریقت ترک ظاهر خود می‌باید کرد» (کشف‌الحقایق، به نقل از شرح اصطلاحات تصوف، ۱۳۶۸: ج ۴- ۱۵۷).

شاه نعمت‌الله ولی نیز درباره اقسام این سفر می‌گوید: «باطن حج مفتقر است به صحت نفسانیه ظاهر حج توجه است به بیت الله‌الحرام و باطن حج سلوک است به حضرت حق و

تحقق به حقایق آن مناسک» (رسایل شاه نعمت‌الله ولی به نقل از فرهنگ نوربخش، ۱۳۷۳: ج ۲-۸۸).

کاشفی سبزواری نیز در بحث از انواع سفرهای حج، آن را به پیروی از صوفیه، به دو دسته تقسیم کرده است. ابتدا حج عوام و دیگری حج خواص «ای عزیز حج عوام دیگر است و حج خواص دیگر حج عوام قصد کوی دوست است و حج خواص قصد روی دوست، آن رفتن است به سرای او و این رفتن است برای او» (رساله العلیه، به نقل از میناگر عشق، ۱۳۸۲: ۷۰۸).

از بایزید بسطامی نیز داستان مشهوری در این باب منقول است که در مقالات شمس، مثنوی و تمهیدات عین‌القضات و دیگر منابع اهل تصوف آمده و ناظر به عقیده خواص صوفیه درباره سفر حج است که تنها محدود به زیارت خانه سنگی و طی کردن بوادی و برّ و بحر نیست بلکه باید همراه با طی بادیه‌های نفس و رسیده به شهود باشد. بایزید می‌گوید: «مردی پیشم آمد و پرسید که کجا می‌روی. گفتم: به حج. گفت چه داری. گفتم: دویست درم. گفت: به من ده و هفت بار گرد من بگرد که حجّ تو این است. چنان کردم و بازگشتم» (تذکره‌الاولیا، ۱۳۸۴: ۱۴۳).

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| سوی مکّه شیخ امت بایزید       | از برای حج عمره می‌دوید      |
| او به هر شهری که رفتی از نخست | مر عزیزان را بکردی بازجست    |
| دید پیری باقدی همچون هلال     | دید در وی فرّ و گفتار رجال   |
| گفت: عزم تو کجا ای بایزید؟    | رخت غربت تا کجا خواهی کشید   |
| گفت: قصد کعبه دارم از پگه     | گفت: هین با خود چه داری زاده |
| گفت: دارم از درم نقره دویست   | نک بیسته سخت بر گوشه ردی است |
| گفت: طوفی کن به گردم هفت بار  | وبن نکوتر از طواف حج شمار    |
| کعبه هرچندی که خانه برّ اوست  | خلفت من نیز خانه سرّ اوست    |
| چون مرا دیدی خدا را دیده‌ای   | گرد کعبه صدق برگردیده‌ای     |

(مثنوی دفتر دوم، ابیات ۲۶-۲۲۱۸)

«بایزید - رحمه‌الله علیه - به حج می‌رفت و او را عادت بود که در هر شهری که در آمدی، اول زیارت مشایخ کردی... به خدمت درویشی رفت، گفت: بایزید کجا می‌روی؟

گفت: به مکه به زیارت خانه خدا. گفت: با تو زوادة راه چیست؟ گفت: دویست درم. گفت: برخیز و هفت بار گرد من طواف کن و آن سیم را به من ده... گفت: یا ابایزید کجا می‌روی؟ آن خانه خداست و این دل من خانه خدا. اما بدان خدایی که خداوند آن خانه است و خداوند این خانه که تا آن خانه را بنا کرده‌اند در آن خانه درنیامده است و از آن روز که این خانه را بنا کرده‌اند از این خانه خالی نشده است» (مقالات شمس، ۱۳۷۷: ج ۱-۲۶۴).

حافظ نیز در بیتی بر این معنی که دل عارف منزل و جلوه‌گاه حق تعالی است اشاره کرده:

واعظ شحنه‌شناس این عظمت گو مفروش ز آن که منزلگه سلطان دل مسکین من است  
همین توجه به باطن و معنای حقیقی حج بود که گاهی سبب انجام اعمال و رفتاری  
مخالف با ظاهر شرع می‌شد و نهانگرایان را آماج طعن و انتقادهای شریعت‌مداران می‌کرد؛  
همچنان که از شبلی نقل شده: «وقتی او را دیدند - پاره‌ای آتش بر کف نهاده می‌دوید.  
گفتند: تا کجا؟ گفت: می‌دوم تا آتش در کعبه زخم تا خلق با خدای کعبه پردازند»  
(تذکره‌الاولیا، ۱۳۸۴: ۵۴۳).

در احوال ابوالقاسم نصرآبادی که چهل حج بر توکل به جا آورده بود، آمده که: «یک روز  
در طواف خلقی را دید که به کارهای دنیوی مشغول بودند و با یکدیگر سخن می‌گفتند.  
برفت پاره‌های آتش و هیزم بیاورد. از وی سؤال کردند چه خواهی کردن؟ گفت: می‌خواهم  
کعبه را بسوزم تا خلق از کعبه فراغ آیند و به خدای پردازند» (همان مرجع).

نظیر این داستان‌ها را برای عرفای دیگری مانند رابعه کعب و لقمان سرخسی نیز نقل  
کرده‌اند. فارغ از صحت و سقم اقوال، این داستان‌ها بیانگر نگرش خاص عرفا در مورد ظاهر و  
باطن احکام و تکالیف دینی است.

چنان که رفت عرفا برای سفر حج، ظهري و بطنی قائل بودند و برای ظاهر آن اهمیت  
کمتری اختصاص می‌دادند. از حلاج نیز نقل شده است که به شاگردان و مریدان خود  
آموخته بود که هر کدام از آنان که استطاعت سفر ندارد در خانه خود محرابی قرار دهد و  
اعمال را انجام دهد. این دیدگاه منصور حلاج از دیدگاه عرفا نمی‌توانست دست‌آویز اتهامی  
شود چراکه مقصود دل عارف است که از یاد حق پر شود و از ماسوای او تهی. قدم بر  
نفسانیات بنهد و بوادی نفس اماره را طی کند و پس از گذشتن از مقامات و احوالات به

شهود حق و نور مطلق برسد؛ اما بنابر گفته استاد زرین کوب اتهام تبدیل حج دست‌آویز فقها قرار گرفت و بیشترین نقش را در صدور حکم اعدام او ایفا کرد «می‌بایست دست‌آویز قتل او نه مجرد قول اناالحق، بلکه بیشتر مسأله تبدیل حج باشد که نوعی زندقه تلقی شده است» (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۱۴۹).

هر تأویلی از عرفا درباره اصول و فروع اسلام که با تأویلات باطنیان مشابهتی می‌یافت، می‌توانست از سوی حکومت و نظام سیاسی در دسرساز و خطرناک باشد.

بنا بر عقیده عرفا سالک عاشق پس از طی مراحل سلوک و ریاضت در سفری صعودی و تکاملی، متخلق به صفات الهی و از صفات بهیمی و ذمیمه نفسانی متخلّی و پالوده و به مقام فنا و مرتبت انسان کامل نائل می‌شود. پس از سیر و سلوک، دل سالک آینه اسرار و صفات الهی است، دست او دست خدا و گفت او گفت خداست. چنین عارفی دارای مقام شیخی و ارشاد هم شده، پس صوفیان و سالکان دیگر از هر نقطه‌ای به دیدار او می‌شتابند. به علت همین عقیده بود که صوفیانی وقتی عازم سفر حج می‌شدند، تنها سفر حج را در نظر نداشتند و در ضمن این سفر در هر شهری به دیدن مشایخ و اولیای آن ناحیه هم می‌شتافتند و گاه آن را برتر از زیارت خانه سنگی کعبه می‌شمردند. سدیدالدین محمد غزنوی صاحب مقامات زنده‌پیل زمانی که همراه با عده‌ای از همراهان خویش نیت حج کرده بود، در راه به زیارت شیخ احمد جام رفت تا از احوال شیخ آگاهی بیابد، اما پس از دیدن کرامات شیخ از رفتن به سفر حج منصرف شد و به یاران و همسفران خود چنین گفت که: «شما بروید که مرا این جا کار پیش آمد که در خاطر نبود تا احوال چون گردد که حج من این جاست» (غزنوی، ۱۳۴۰: ۲).

و همین اقامت در نزد شیخ احمد جام سبب آفریده شدن کتابی همچون مقامات زنده‌پیل شد. خود محمد غزنوی هیچ‌گاه از این که به حج نرفت و در نزد شیخ مقیم شد، اظهار پشیمانی نکرد و آن را سبب کسب فواید و جرّ منافع بسیار برای خود می‌دانست که با چندین سفر حج نیز قابل مقایسه نیست. «چندان فواید از اقوال و افعال و اعمال او بر گرفتم که اگر ده بار به سفر حج رفتمی و همه شام و شامات را بگردیدمی مرا آن فایده نبود که این جا بود از انواع علوم و کرامات دیدن» (همان). پس از آن تا آخر عمر در نزد شیخ اقامت کرد و تنها چندین بار به غزنین سفر کرد اما از آن جا که او را تاب و توش هجران و دوری و

اقامت بدون شیخ نبود، دوباره به نزد شیخ احمد بازگشت «نه در شهر خویش قرار می‌یافتم نه در جایی دیگر مقام می‌توانستم کرد» (همان مرجع: ۳).

در طبقات الصوفیه از قول شیخ الاسلام انصاری آمده است که گفت: «من کس شناسم که به زیارت شیخ بوالحسین جهضم شد، به مکه حج نکرد که من به زیارت وی آمده‌ام» (طبقات الصوفیه، ۱۳۶۲: ۶۰۲).

به هر روی صوفیان گاهی سفر حج را وسیله‌ای برای دیدن اولیاء و دوستان خدا قرار می‌دادند و گاهی نیز در بین راه و در اثنای سفر به طلب حدیث می‌شدند و یا در میان راه نزد عالمان هر شهری به آموختن فقه و کلام و علوم دیگر می‌پرداختند. صوفیه در اکثر اسفاری که به قصد حج می‌کردند تنها زیارت را در نظر نداشتند بلکه گاهی سفر را بر توکل و تجرید انجام می‌دادند، یعنی بدون زاد راه و با پای پیاده بار سفر را می‌بستند و در بوادی حرکت می‌کردند، برای مثال ابومحمد مرتعش می‌گوید: «سیزده حج به توکل کردم» (تذکره‌الاولیا، ۱۳۸۴: ۴۴۹).

علاوه بر عقیده خاص صوفیان درباره حج شریعت و حج طریقت و آداب و شرایط آن، یکی دیگر از دلایل مخالفت عرفا با حج بعضی از مریدان، جمع نبودن اسباب برای راهی شدن به سفر حج بوده است. یکی از این اسباب، رضایت پدر و مادر است به خصوص مادر که بر آن بسیار تأکید شده است. امام محمد غزالی در احیاء علوم الدین، حدیثی از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمودند: «بر الوالدین أفضل من الصلوة و الصّوم و الحج و العمرة و الجهاد فی سبیل الله» (احیاء علوم الدین، ۱۳۷۶: ج ۲-۴۶۵).

در شرع نیز چنین است و اگر شخصی بخواهد بر حج واجب مبادرت کند و پدر و مادر راضی نباشند این حج

حکم نفل پیدا می‌کند «همچنین تو را نرسد که در کاری مباح یا نافله جز به رضای ایشان سفر کنی و مبادرت در حج که فرض اسلام است نفل است» (همان مرجع: ج ۲-۴۶۹).

شیخ ابوالنجیب سهروردی نیز می‌گوید: «و باید که سفر نکند بی‌رضای مادر و پدر و استاد، بی‌دستوری ایشان نرود تا عاق نباشد در سفر که برکت سفر نیابد» (آداب المریدین، ۱۳۶۳: ۱۲۵).

چنان که بایزید بسطامی بعد از تحمل مشکلات سفر و غربت و پس از این که به زیارت مکه و مدینه نائل شد هنگام بازگشت به بسطام گفت: «آن کار که بازپسین کارها دانستم پیش از همه بود و آن رضای مادر بود» (تذکره‌الاولیا، ۱۳۸۴: ۱۴۲).

یکی از بزرگان نیز از ابو حازم مکی که خود از بزرگان تابعین بود، چنین نقل می‌کند که: «عزم حج کردم. چون به بغداد رسیدم، نزدیک ابوحازم رفتم. او را در خواب دیدم. صبر کردم تا بیدار شد گفت: این ساعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام را به خواب دیدم و مرا به تو پیغامی داد و گفت: حق مادر نگه دار که تو را بهتر از حج کردن! بازگرد و رضای او طلب کن» (همان مرجع، ۱۳۸۴: ۵۸). در مورد ابوبکر کتانی نقل است که تا زمانی که مادرش در حیات بود به زیارت حج نرفت و در تذکره‌الاولیا نیز آمده که یکی از مریدان ابوعثمان حیری از او اجازه خواست تا به سفر حج برود ولی ابوعثمان به او اجازه نداد و دستور داد تا او به خدمت مادر بیمار خود مشغول باشد و چنین حجی را مقبول ندانست.

البته این اذن و اجازه ندادن تنها محدود به رعایت حقوق پدر و مادر نمی‌شد؛ در بعضی از موارد برای نگهداشت حال همسایه و فقرا و دیگر نیازمندان، مبادرت به سفر حج را اجازه نمی‌دادند. در روایات آمده که عبدالله بن مبارک، شبی در عالم رؤیا و مکاشفه از دو فرشته می‌شنود که امسال تنها حج یک نفر مقبول افتاده که او نیز به حج نرفته! بلکه هزینه خود را صرف اطفال فقیر همسایه کرده است (همان مرجع: ۱۸۶).

«نقل است که یکی با بشر مشورت کرد که دو هزار درم حلال دارم می‌خواهم که به حج روم گفت: تو به تماشا می‌روی! اگر برای رضای خدا می‌روی، وام درویشی چند بگزار یا به یتیمی یا عیال‌داری ده که راحتی که به دل ایشان رسد از صد حج فاضل‌تر است. گفت: رغبت حج بیشتر دارم. گفت: از آن است که این مال نه از وجه نیک به دست آورده‌ای تا به ناوجه خرج نکنی قرار نگیری» (همان مرجع: ۱۱۴).

گاهی صداقت و حسن معاملات را بر انجام سفر حج ترجیح می‌دادند. از فضیل عیاض نقل شده که «یک روز پسر خود را دید که درستی زر می‌سخت تا به کسی دهد و شوخ که در نقش زر بود پاک می‌کرد. گفت: ای پسر این تو را فاضل‌تر از ده حج» (همان مرجع: ۸۵).

### نتیجه‌گیری

صوفیان همواره هوای سفر به خانه خدا را در سر می‌پروردند و تا فرصتی دست می‌داد، توشه‌ای می‌جستند و به عزم این فریضه بار برمی‌بستند و دشواری‌های این راه را بر خویش آسان می‌یافتند. اما حج‌البیت نیز به مانند دیگر شرایع و فرایض از زیر تیغ تأویل این طایفه جان به در نبرده است و همگی این نهانگرایان برای آن ظاهر و باطنی قائل شده‌اند به طوری که صوفی و عارفی را نمی‌توان یافت که در این باب صورت را رها نکرده باشد و دانه و مغز معنا برنگرفته باشد، ایشان اگر هم به زیارت خانه خدا می‌رفتند، آن را هدف و مقصود نمی‌شمردند و خانه معشوق را دل عاشق می‌دانستند. ظاهر حج را وقتی نمی‌نهادند مگر آن که نوری و بویی از حضرت دوست در چشم و دل می‌یافتند. اما گاهی نیز در همان سفر ظاهری بهره‌های بسیار می‌جستند و آن را غنیمت می‌شمردند، چنان که در راه سفر، در هر شهری و دهی به زیارت مشایخ و اولیا می‌رفتند، به استماع حدیث می‌پرداختند و نفس را در رنج سفر می‌گذاختند و مراحل دشوار سلوک نظیر توکل و تجرید را طی می‌کردند ولی با این همه هیچ‌گاه آن را بر رضایت والدین، شفقت بر خلق و دستگیری از مستمندان ترجیح نمی‌دادند و در صورت فراهم نبودن شرایط سفر به خانه ظاهر، حضر در خانه معنا را برمی‌گزیدند به سیر و سلوک باطنی و سفر در وطن می‌پرداختند..

### کتابنامه

- انصاری، خواجه عبدالله، رسائل فارسی، تصحیح و توضیح محمدرور مولایی، انتشارات طوس، چاپ اول ۱۳۷۲.
- \_\_\_\_\_ طبقات الصوفیه، مقابله و توضیح محمدرور مولایی، انتشارات طوس، بهار ۱۳۶۲
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، دیوان اشعار، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، انتشارات صفی علی شاه، چاپ بیست و هفتم، بهار ۱۳۷۹
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی، تحفة العراقین، با تصحیح یحیی قریب، چاپخانه سپهر، چاپ نخست ۱۳۳۳
- زرین کوب، عبدالحسین، جست‌وجو در تصوف ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم ۱۳۸۵
- زمانی، کریم، میناگر عشق، نشر نی، چاپ اول ۱۳۸۲
- سعدی شیرازی، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ ششم ۱۳۸۱.
- سمنانی، علاءالدوله، مصنفات فارسی، به اهتمام نجیب مایل هروی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۸۳.
- سهروردی، ضیاء‌الدین ابوالنجیب، آداب‌المزیدین، ترجمه عمر بن محمد بن شیرکان، تصحیح نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، چاپ اول ۱۳۶۳
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، تذکرة الاولیا، تصحیح محمد استعلامی، انتشارات زوار، چاپ پانزدهم ۱۳۸۴
- غزالی طوسی، ابوحامد امام محمد، احیاء علوم‌الدین، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۷.
- \_\_\_\_\_ ابوحامد امام محمد، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیوچم، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم ۱۳۸۰.
- عین‌القضات همدانی، تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، انتشارات منوچهری، چاپ پنجم ۱۳۷۷.

حج‌البيت در چشم و دل صوفيه (۱۷۲-۱۵۸) ۱۷۱

غزنوی، سدیدالدین محمد، مقامات زنده‌پیل، با مقدمه حشمت الله مؤید سنندجی، انتشارات بنگاه نشر و ترجمه، تهران ۱۳۴۰.

قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم ۱۳۸۳.  
مولوی، جلال‌الدین محمد، کلیات شمس، با تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم ۱۳۷۸.

\_\_\_\_\_؛ مثنوی معنوی، به کوشش رینولد نیکلسون، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهاردهم ۱۳۸۱.

نوربخش، جواد، فرهنگ نوربخش، ناشر مؤلف، چاپ دوم ۱۳۷۲  
هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، با تصحیح محمود عابدی؛ انتشارات سروش، چاپ اول ۱۳۸۳.

Ansari, Khaje Abdollah, **Rasael farsi**, chape Mohammad Sarvar Molaei, nashre Toos, chape aval 1372.

\_\_\_\_\_, **tabaghat o al sufie**, chape Mohammad Sarvar Molaei, nashre Toos, chape aval, 1362.

Hafez Shirazi, Shams o al din mohammad, **Divan**, chape Moahammad Ghazvini va Ghasem Ghani, nashre Safi ali shah, 1379.

Khaghani Sharvani, **Tohfah ol eraqein**, chape Yahya Gharib, nashre sepehr, 1333.

Zarinkoob Abdolhosien, **Jost o joo dar tasavof**, nashre Amir kabir, 1385.

Karim Zamani, **Minagare eshgh**, nashre Ney, 1382.

Saadi Shirazi, **Golestan**, Chape Yousofi, nashre kharazmi, 1381.

Ala ol doleye Semnani, **Mosannafat farsi**, chape Najibe Mayel Heravi, nashre Elmi o farhangi, 1381.

Sohrevardi, **Adab ol moridin**, chape Najibe Mayel Heravi, nashre Elmi o farhangi, 1363.

Attar Neyshaboori, **Tazkerat ol olia**, chape Mohammad estelami, nashre Zavvar, 1384.

Ghazzali, **Ehya ol oloume din**, chape Hosein khadivjam, nashre Elmi farhangi, 1377.

\_\_\_\_\_, **kimiaye saadat**, chape hosein khadivjam, nashre Elmi farhangi 1380.

Eyn ol ghozzat Hamedani, **Tamhidat**, chape Afif Oseyran, nashre Manoochehri, 1377.

Sadid ol din Ghaznavi, **Maqamat Zhendepil**, chape Heshmat Sanandaji, nashre bongahe tarjomeh, 1340.

Ghosheyri, Abolghasem, **Resale Ghosheyrieh**, chape Foruoanfar, nashre Elmi o farhangi, 1383.

Molavi, **Kolliat Shams**, chpe Foruoanfar, nashre Amir kabir, 1378.

———, **Masnavi**, chape Nickolson, nashre Amir kabir, 1381.

Noorbakhsh, javad, **Farhange Noorbakhsh**, nasher moalef, 1372.

Hojviri, **Kashf ol mahjob**, chape Mahmood Abedi, nashre soruosh, 1383.